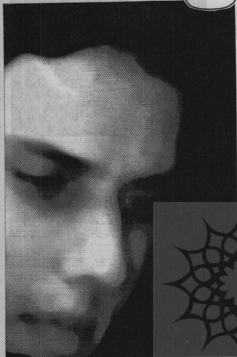


# مرگ امپراتور



## محمد پژوتن

اگر مرگ نبود همه آرزویش را می‌کردند.

مناطق هدایت

دوران، دوران مرگ است. لیو تاتر مرگ ایدئولوژی، سونتگ مرگ تراژدی، فوکو مرگ انسان، سانی مرگ نقاشی و پلینتگ مرگ تنوری را جبار زده‌اند. در این مرگستان، دت متال، بیان عواطف انسان درمانده سوز زمین‌هایی است که خاک سپاشان چراگاه جرتلیل است.

دت متال، بینشی هنری - فلسفی پسامدرنیستی است آراسته شده با هنر گروتسک، نگرش نیچه.

ادبیات ادگار آلن پو و سیمولسم تلخ و مستی آور آرتور رمبو که ذهن ناتوان و عاجز انسان راحت‌طلب امروزی به آن صدها برچسب زده است امروز که هنوز در روزهای نخستین قرن بیستم و یکم هستیم، فرصت مناسبی است تا تجربه را بر قضاوت پیشاپیش ارجح بدانیم.

این روزها که هر نوع موسیقی تجاری و عوام‌پسند را تنها به علت سهل‌الظهور بودن بهتر و ارزشمندتر از موسیقی واقعی به‌شمار می‌آورند، و هنر ناب خونین‌دل است چرا که «خرف می‌شکند با زاری»، مقوله دت متال قابل بحث‌ترین موضوع راک امروز است.

انفوس که تا حادثه‌یی ما را به خود نیاورد پای بحثی به‌معنای نمی‌آید.

و این بار مرگ یک شاعر،

آهنگساز و یکی از متفکران بنیانگذار مکتب دت متال

یافته‌یی شد تا لابه‌لای نقل زندگی هنری او، اشاره‌یی کوچک به این ژانر گوناگونی

مخفون زیر قضاوت‌های عوام نیز داشته باشیم.

تکمال می‌رفت. در غرب ایالات متحده گروه پانزسد

Possessed نوع دیگری از متال را ابداع کرد که امروزه می‌توان آن را در زائر دت متال جای داد یا این وجود مجموعه چهار آهنگی متنس که عنوان «مرگ با متال» را بر خود داشت، موقعیتی هیارز با پانزسد برای متنس اما در شرق ایالات متحده به‌ارمغان آورد. بعدها شلادینر از آن روزها به تلخی یاد می‌کند:

موقعیت مکانی برای اجرای این نوع موسیقی غیرممکن بود، مردم به‌چشم تحقیر به‌ما می‌نگریستند و گروه‌های دیگر ساکن ارلاندو Orlando گمان می‌کردند ما زباله‌ی خالص هستیم. البته آن روزها ما خیلی پرسروصدا بودیم ولی داشتیم دت متال را پایه‌گذاری می‌کردیم و درکش برای همه سنگین بود

عصر روز سیزدهم دسامبر ۲۰۰۱، ساعت ۱۶، درحالی که نامیای فلوریدا را هوایی معالود و خاکستری رنگ دربرگرفته بود، چاک شلادینر، امپراتور دت متال، پس از مبارزه‌ی طولانی و حزن‌آور با تومور بدخیم مغز، سرانجام به سرنوشتی که معتقد بود همچون حقیقتی در پس پرده سرنوشتی‌ها او را منتظر می‌کشد پیوست. بزرگ شاعر و فیلسوف دنیای متال، عبور برای یافتن نیمه حقیقی خود را از سال‌ها قبل در اشعارش منعکس کرده بود. از زمانی که هنوز پانزده سال بیشتر نداشت. در آن روزها، چاک شلادینر با همکاری دو هم‌مدرسه‌یی به نام‌های ریک رز Rick Rozz و کجلی Kam Lee گروه متنس Mantas را تشکیل داده بود. در زمانی که دنیای متال با ظهور گروه‌هایی چون متالیکا Metallica و اسلیر Slayer به‌سمت و سوی

این عدم حمایت از چاک و گروه‌اش سرانجام به فروپاشی متنس منجر شد. در ۱۹۸۴، شلادینر، با روحی فولادین، گروه جدیدی تشکیل داد و نامش را، مختصر و پرمفهوم، مرگ Death نهاد. در ابتدا نمی‌دانست که گروه را در ناما یا کالیفرنیا مستقر کند ضمن آن‌که عشق او به مادرش مانع از دل‌کنندش از قسوریدا نبود. در ماه مه ۱۹۸۵، درست پس از هجدهمین سالروز تولدش، Rozz و Lee را به کمک فرخواند تا آلبوم «حکومت ترور» Reign of Terror خلق کند. شلادینر به‌سادگی در خصوص «حکومت ترور» می‌گوید:

این بار موسیقی ما حتی سنگین‌تر از قبل شده‌بود به‌طوری‌که فراسوی ادراک پوده نم مارس ۱۹۸۵، چاک شلادینر، ریک رز و کجلی این

فرصت را می‌بایند تا یک دمو استودیویی ضبط کنند.

مرگ جهنمی: *Infernal Death* آخرین دمو وی تمیز بود. در همان موقع اسکات کارلسون *Scott Carlson* نوازنده بیس اهل میشیگان توجه جاک را به خود جلب کرده بود. به‌طوری که جاک در مورد او گفته بود: «بسیار به راستی یک قابل است.» بدین ترتیب اسکات به لاتردو می‌آید و گیتاریستی به نام مت اولیو *Matt Olivo* را (که تجربه همنازی با او را در جنوساید *Genocide* به‌دست آورده بود) به‌همراه خود می‌آورد. ولی تنهایی جاک و نیوید نوازنده طبل در تاکنلیف به‌حال خود رها می‌کنند. اسکات و مت به میشیگان بازمی‌گردند و جاک را آنتوهیگن اما سرشار از روحیه تنها می‌گذارند.

سپتامبر ۱۹۸۵، جاک به‌عقد همکاری با اریک برشت *Eric Brecht* نوازنده طبل گروه *DR1* که آن روزها در رویای خلق سریع‌ترین نوع اسیدمتال بود به سانفرانسیسکو بازمی‌گردد. این همکاری چندی به دل جاک شلداینر نمی‌زند و در نهایت با بازگشت او به فلوریدا در ماه دسامبر، خاتمه می‌یابد. در همان روزها، گروه اسلاتر *Slaughter* که تیم اسکت تلفنی از وی دعوت می‌کند تا برای ضبط آلبوم استرپایدو *Strappedo* به آن‌ها در تورنتو ملحق شود. جاک در ناچار می‌باید روزانه به ۱۹۸۶ تمرینات را با اسلاتر آغاز می‌کند. گرچه نوازندگی در یک گروه برای او لذتبخش است، باز دیگر نیاز به بیان ایده‌ها و دیدگاه‌های درونی در قالب موسیقی به سراغ او می‌آید. او کار را نیمه‌تمام

رها می‌کند و به سان‌فرانسیسکو می‌رود تا با کریس ریافت *Chris Rieft* ملاقات کند. در آوریل آن سال جاک و کریس یک دمو شامل سه آهنگ با نام «مثله کردن» *Mutilation* ضبط می‌کنند. این دمو نظر استودیوی کامبت *Combat* را جلب می‌کند. به‌طوری که به مدت فرصت داده می‌شود تا یک آلبوم کامل را در تنظیم و اجرا کنند.

جسولای ۱۹۸۶، جاک و کریس در یکی از استودیوهای کامبت، در فلوریدا، شروع به کار می‌کنند ولی به‌دلیل معایب و ضعف‌های استودیوی فلوریدایی سالاجیابر به استودیوی سوزیک گرایسنر *Music Grinder* در کالیفرنیا نقل مکان می‌کنند. به‌عاصف چند روز جاک و کریس آلبوم را ضبط می‌کنند و کار میکس آلبوم را به رندی برنز *Randy Burns* واگذار کرده و به خانه بازمی‌گردند. هنوز میکس آلبوم به پایان نرسیده که جاک و کریس با گیتاریستی به نام جان هند *John Hand* آشنا می‌شوند. این دوستی به قدری پیشرفت می‌کند که آن‌ها تصمیم می‌گیرند عکس جان را، گرچه هیچگاه حتی یک بت با دت نتواخت، پشت جلد صفحه نخست خود در کنار عکس‌های خود چاپ

کنند.

ماه ۱۹۸۷، آلبوم «زخم خونین را فریاد کن» *Gore* *bloody Gore* عرضه می‌شود و توجه منتقدان را به شدت جلب می‌کند. جاک شلداینر در این آلبوم آهنگساز، شاعر، گیتاریست، نوازنده بیس، خواننده و حتی طراح جلد صفحه و لوگوی گروه است. پس از موفقیتی که این آلبوم به‌دست می‌آورد سه نفر از گروه فلوریدایی *Massacre* از جمله ریک رز، به جاک می‌پیوندند تا اولین تور گروه را راه‌اندازی کنند. طی کنسرتی که این گروه در میلوایی می‌دهد، سه آهنگ جدید نیز به نام‌های *مردمه متولد شده*، *Born Dead*، «تابوت باز» *Open Casket* و «بریز بارش» *Pull the Plug* که نشان‌دهنده جانفگاری و پختگی گروه بود نیز به‌عمرم معرفی می‌شود.

آوریل ۱۹۸۸، دت در استودیوی موریساند فلوریدا *Morrisound* که باتوق بزرگترین گروه‌های دت متال (مورید انجل *Marbid Angel*، کینگیال *Napalm* و *Cannibal Corpse* و ناپالم دت *Death*) به حساب می‌آید و با راهنمایی‌های دن جانشون *Dan Johnson* آلبوم دوم خود، «جذام» *Leprosy* را می‌آفریند. جذام که همچنان در مکتب *Slayer/Venom* ساخته شده بود تأکید بیشتری بر پاساژهای ملودیک (که بعدها تبدیل به اضافی دت شد) دارد. این اثر همانند بقیه در جنبش ریززمینی متال متفجر می‌شود و تأثیر بسیاری بر گروه‌های دت متال اروپایی همچون آنتومسد *Entombed* و ناپالم دت می‌نهد. ناپالم دت که همان موقع آلبوم «ورسای *Harmony Corruption*» را فرستاد استودیو ضبط کرده بود حتی قبل از دت و پاراس درگیر جنبش دت متال شده بود. نوع خاصی نواختن ریتم گیتار را از قلعهٔ ابرواز زنیور «سل» و نواختن طبل را از موسیقی *Jazz* به‌فازت گرفته بود. به‌علاصهٔ ابداع دت‌متال مینی‌مالیستی با دو آلبوم «تفاه» *Soum* و «راز یسرگی تبا استهدام» *From Enslavement to Obliteration* که به‌جدا دو چهار آهنگ را در زمانی کوتاه جای داده، خود از مطرح‌ترین گروه‌ها به‌شمار می‌آید.

«تفاه» مجموعه‌ی تلقیفی از هارمونی «درش متال» *Thrash Metal* با نگرش پانک *Punk* *Rock* بود که کوتاه‌ترین آهنگ تاریخ موسیقی «تورنج می‌کشی» *You Suffer* که تنها ۰/۷۵ ثانیه طول می‌کشد را دربرداشت، موجبات همعق سوختن بین موسیقی‌دانان و منتقدان را فراهم می‌آورد. اشعار آلبوم بقدری زیبا و عمیق بود که توجه همهٔ صاحب‌نظران اشعار راگ را برمی‌انگیخت و شیوهٔ نواختن طبل (اجرای نت‌های چهارلاچنگ با تمپوی بسیار) از دوپست و چپ‌پال روی طبل *(Snare)*

طبل نوازهای جز را متمجب می‌کرد. قلعهٔ «تورنج می‌کشی» مشتمل بر دو گیتار، یک کیتار بیس، طبل، فیدبک آمپلی‌فایرها و شمری به‌غایت فلسفی، با همکاری جان زرن *John Zorn* که «برهیزره لقب گرفته بود، نواخته شد. در *Bands by Night* گزارش شده است که متالیکا با شنیدن کل این آلبوم در یک مهمانی، به‌مدت یک ساعت هیچ حرفی با یکدیگر نمی‌زنند!

تأثیرپذیری ناپالم دت از دت به این مناسبت که بزرگان دت‌متال، جاک شلداینر را به‌عنوان مغز متفکر شبکه پذیرفته و از این رو لقب امپراتور و پدرخوانده به وی داده بودند. (این نکته که گروه‌های دت‌متال یکدیگر را همواره با اسامی مستعار می‌خوانند قابل ذکر است؛ برای مثال می‌توان از کینگیال کوریس که در میان دیگر گروه‌ها به «بولگو *Buffalo*» مشهور است نام برد.) «جذام» سرشار از مفاهیم صمیم است. هر قلعهٔ این مجموعه به گونه‌ی غریبی بیانگر واقعیات هولناکی است که بسیار مسخوف‌تر و مشوش‌کننده‌تر از داستان‌های تخیلی خون‌آشام‌ها و زامبی‌هاست. اشعار این آلبوم به گونه‌ی هنرمندانه اشاره به مفاهیمی چون جنگ‌افروزی، مرگ، ترجم، مرگ انسانیت، ارتجاع سیاه و عدم اطلاع از رنگانی پس از مرگ در قالب استعارایی مانند «جذام» دارد.

با این حال اعضای گروه بار دیگر جاک را تنها می‌گذارند. او که همواره از یک سو درگیر مسائل فکری خویش است، گروه‌های باید زجر تنها مانند را تحمل کند، پناه او طبیعت، دریا، گل‌هایش و خانه و خانواده‌اش است. خوشبختانه همواره نوازندگانی که او را تحسین می‌کردند و همراهی او برایشان به رویایی می‌اناست به یاریش می‌شتافتند. همچون جیمز مورفی *James Murphy* گیتاریست نابغه فلوریدایی که با هر گروهی همنازی کرده موجب ارتقای کلی در موسیقی آن گروه بوده است. در روزهای واپسین سال ۱۹۸۹ جاک شلداینر نومید از ریک رز که علاقه‌ی به ارتقا و پیشرفت نشان نمی‌داد به ستوه آمد و سرانجام جیمز مورفی را جایگزین او کرد.

درمان روحانی *Spiritual Healing* به تهیه‌کنندگی اسکات برنز *Scott Burns* ضبط می‌شود. جاک می‌گوید:

«درمان روحانی، نشانگر آوایی است که می‌توان از دت متال توقع داشت، هنگامی که تأکید برعق موسیقایی اثر و غنای اشعار فراتر از مخرافاتانی چون شیطان‌پرستی است و من معتقدم با این آلبوم می‌توان نظر بسیاری از مردم را نسبت به این موضوع تغییر داد»  
جاک در قلعهٔ «دهولای زنده» *Living Monstrosity*

سخن از مادران معنادی می‌رشد که فرزندان معناد به دنیا می‌آورند و در اوضاع ذهن، Within the mind از قدرت و قوای فردی انسان و اعتقاد به نفس سخن می‌گوید.

یک بسار دیگر انتقاد بد همیشگی حادث می‌شود. تری باتلر Terry Butler و بیل اندروز Bill Andrews دت را ترک می‌کنند و جیمز مورفی برای ضبط آلبوم تابلیل مرگ Cause of Death به اسپریتو Obituary می‌پیوند. راسمه‌ها شروع به شایعه پراکنی راجع به شلداینز می‌کنند. زمانی که نیروی درونی او به پهنای می‌آید تا آلبوم بشیره Human را تکمیل کند، چاک در کتابچه آلبوم از کسانی که از موسیقی حمایت می‌کنند نه از شایعات، قدرتی می‌کند. بشیره نقطه عطفی در همه تاریخ دشتمال محسوب می‌شود. ضمن آن که نخستین آهنگ بدون کلام دت در این آلبوم جای می‌گیرد و اشعار مجموعه از ادبیاتی قوی تر و عمیق تر نشأت گرفته‌اند. «تقاضای مرگ باوقار (آیا چیزی زیادی برای خواستن است؟» و در چهره پنهان، به مردمی که از استفاده‌ها سوءاستفاده می‌کنند حمله می‌کند. آلسیپه پدیز به خاطر اعتماد احویات هرز تویی معاملات اهدایی مردمانی که چهره‌ی پنهان دارند، در سیاره‌های متروک، همچون یک پیشگو، از ویرانی نسل بشر به‌دست خویش شکایت می‌کند. «گلرگدای افکارمان را محدود ساخته‌اند / آیا آن‌ها تمثیل از تجاع‌اند؟» و در باز میان رویاها نظاره کن، اشاره‌ی اندیشمندانه به نکته‌ی دارد که توضیح آن در سروده‌ها و اعتراضات آشکار است.

چشمات را ببند و دمی تصور کن هستی‌ات را بدون هر آن چه که با چشمان باز، بی‌تو دید پذیرفته‌ی،

۱۹۹۳ چاک شلداینز با خلق الگوهای افکار فردی Individual thought patterns افق‌های تازه‌ی به روی دشتمال می‌گشاید. با این آلبوم دشتمال به درجه‌ی از تعالی موسیقایی می‌رسد که بررسی منتقدان به دنبال نام تازه‌ی برای این سبک می‌گردند. ریمه‌های بسیار پیچیده، بیس هنرمندانه استیو دی جورجو Steve Di Giorgio و آگردهای Open E موسیقی این آلبوم را حتی از بشیره فراتر می‌برد. گرچه برای گوش ناآزموده موسیقی این آلبوم خشونت آلبوم‌های قبیل را ندارد، لیکن فراداهای خشنماک چاک شلداینز که به عقیده بسیاری بهترین آواز او در میان آلبوم‌هایش به حساب می‌آید، به‌هیچ روی جتوئن جاری در موسیقی دت را کم‌رنگ نمی‌کند.

در این زمان، چاک شلداینز بسیار درگیر فلسفه و روان‌شناسی است. او که اوقات فراغت خود را به



در روزهایی که «حاسس»

و «اندیشه‌ی کانت ذهن خلق او را

به‌دست به‌خود مشغول داشته،

آلبوم «نمادین» Symbolic را می‌آفریند.

بار دیگر اثری سرشار از ادبیات ناب،

موسیقی پر بار و مفاهیمی عمیق دنیای مثال را

منحول می‌سازد.

ترانه «نمادین» که آهنگ

عنوان مجموعه است،

اشاره به کودکی به‌عنوان دوران بی‌گناهی

و روح سرشار از امید دارد.



رسیدگی گل‌هایش و بازی با دو سگاش. هایدی و باستر که همواره آن‌ها را جزء مهم‌ترین علائق زندگی‌اش می‌دانست، می‌گرداند. ساعات شب را صرف مطالعه فلسفه و ارتباط عمیق موسیقی با روان‌شناسی سپری می‌کند. چاک با آلبوم وبستر Alex Webster که برای نزدیکی به او کنیبال کورپس Cannibal Corpse را از نیویورک به فلوریدا آورده است، در بسیاری از یافته‌ها همسو و هم‌نظر است. گرچه پاره‌ی از تفکرات که ذهن وبستر را به‌خود مشغول داشته همچون خام‌خواری و ترک گوشت همانند بیرون بیرهنمگامی دشتمال، کارکس Carcass، که لغزت خود را از گوشت‌خواری در آلبوم Descenting the مضررات، آلبوم تریبلتیس Trebletris همچون مابقیست که شایعست بسیار آن با فواید گیاهخواری و صادق هدایت قابل توجه است، خیلی پر چاک تأثیر نمی‌گذارد، لیکن نظریه مفاک نیچمه، که نه تنها در دوران پروتو متال (۱۹۸۳-۱۹۹۱) که در دوران متمرکز (۱۹۸۸-۱۹۸۳)، پست‌متمرکز (۱۹۹۶-۱۹۸۸) و حتی در دوره ریمیک (۱۹۹۷) باقی می‌ماند، و پدیدار شدن این موسیقی که به‌طور مستقیم اشاره به مرگ و زخم‌کشیدن دارد است، به‌عقل خود او بر ذهن‌اش خالکوبی می‌شود.

چاک شلداینز تاریخ اجتماعی چهار دوره مذکور موسیقی متال را به‌خوبی می‌شناسد و به‌مثال هدونیستی همچون «کس» Kiss و «جوداس پرست» Judas Priest به‌دست عشق می‌ورزد. او به ارتباط جسم‌عشاقی این‌س چهار دوره (سیسیلوزن-کگل-مرفرگرای-احساس‌گرایی و اخلاق‌گرایی) و رابطه آن با جریان مخالف که همواره در موسیقی متال هر دوره پس‌پس شده است (هدونیستی - وظیفه‌شناختی - پوچ‌گرایی و فراوسوی مادیات) اشراف کامل دارد. به‌سبب این شناخت عمیق، چاک شلداینز در دوره خود اثری ارائه کرده که نقطه اوج آن دوران به حساب می‌آید.

و بسدین ترتیب، در روزهایی که «حاسس» و «اندیشه‌ی کانت ذهن خلق او را به‌دست به‌خود مشغول داشته، آلبوم «نمادین» Symbolic را می‌آفریند. بار دیگر اثری سرشار از ادبیات ناب، موسیقی پیرل و مفاهیمی عمیق دنیای مثال را منحول می‌سازد. ترانه «نمادین» که آهنگ عنوان مجموعه است، اشاره به کودکی به‌عنوان دوران بی‌گناهی و روح سرشار از امید دارد. او خود در خصوص دوران طفولیت می‌گوید:

«گناهی که کودکی بیش نیستی، زیستن بس سهل و ساده است. تو به‌راستی از آن چه پیرامونت می‌گذرد، آگاه نیستی، تو قدمه‌قدم از بس‌گناهی دور می‌شوی. بس‌گناهی چیزی گران‌قدر و الهی است. آفسوس زمانی که آدم بافنی می‌شوی و درگیر مشغله روزمره، به‌کلی آن

را از دست می‌دهی. بدین‌سان همواره در احتیاج آرام‌بخشی به‌نام بی‌نگاهی خواهی بود، اما دروغا که این دارو تولید و عرضه نمی‌شود، مان هنگام که کودکی بیش نیستی، می‌توانی از دوچرخه‌ت بیفتی، بگل را ببلی، زخمی شوی و خونریزی کنی. و دوباره سوار دوچرخه شوی... تا بیشتر و بیشتر سواری کنی!

موسیقی آلبوم «نمادین» سرشار از فراز و نشیب است و ملودی‌های جاری در آن به گونه‌ی غریب زیباییست. شلداینر تک‌تاک تنها را با طراوتی که نشانه آگاهی او از روان‌شناسی نته‌هاست و به‌ندرت در آهنگسازان هم‌رده او دیده می‌شود، برای همه سازه‌های اثرش نوشته است. فراتر از آن، احساسی که در اشعار آلبوم سیلان می‌کند، کاملاً با بهره‌گیری از اصول شعر ارسطو، همان‌گونه که زسیو می‌سراید، سروده شده است. در اشعار کاملاً سیمبولیستی آلبوم، سخن از قضاوت‌ها، تعصبات، ابهام‌ها و اصالت وجود انسان گفته می‌شود.

از آن‌جا که استودیو جورجو و اندی لاروک گرفتار گروه‌های خوش‌شانند، شلداینر با همکاری جن هانگن (طبل)، کلی کلان (ویس)، و بابی کولبل (گیتار) این آلبوم را ضبط می‌کند. از یک نظر هفت‌نفر این آلبوم برترین اثر دهم‌ساله دهه ۸۰ و ۹۰ شناخته می‌شود. پایان این آلبوم، با بهره‌گیری از صدای محزون گیتار آکوستیک و سولوی گیتار الکتریک، به مرثیه‌ی در قالب موسیقی می‌ماند که ما را بر اندام شونده راست می‌کند.

پس از اجرای کنسرت‌های آلبوم «نمادین»، چاک شلداینر تصمیم به آغاز پروژه جدیدی با عنوان Control Denied می‌گیرد و از دو نوازنده گیتام و درعین حال درم‌تند با نام‌های شاتن هم Shannon Hamm و ریچارد کریستی Richard Christy در کنار تیم ایمر Tim Aymar خواننده هزار صدای گروه Psychoscream و استودیو دی جورجو، بیس‌نواز افسونگر متال بهره می‌گیرد. در واقع کنترل دیناید یک گروه پاور متال Power Metal است که ساختار موسیقایی آن بسیار به دت شباهت دارد و با این وجود، از ایلسن‌های موج نسو هسوی متال آلبومین (N.W.O.B.H.M.) نیز نباشد است. کنترل دیناید با ضبط قطعه‌ی به نام «هنگامه» وضوح خود را به ثبت می‌رساند. ولی ناگهان چاک کار را متوقف می‌کند چرا که نشانه‌های تولد آلبوم دیگری از دت را در روح خود درمی‌یابد. او از نوازندگان کنترل دیناید می‌خواهد تا برای ضبط این شاهکار وی را پاری کنند. اسکات کلندن Scott Clendenin جای خالی استودیو دی جورجو را که در آن زمان، مشغولیات خود را دارد، پُر می‌کند و چاک خود خواندن آوازها را به‌عهده می‌گیرد. آوای پایدار، یا The Sound of Perseverance

اصولی‌ترین و علمی‌ترین شکل آهنگسازی و شاعری متأثر از افکار فردریش ویلهلم نیچه، فی‌الواقع آخرین آلبوم دت است. در دفترچه آلبوم، چاک آخرین اثرش را به «همه کسانی که روباها و خواسته‌های مثبت دارند» تقدیم می‌کند و بار دیگر از هوادارش می‌خواهد که به‌جای شایعات از موسیقی حمایت کنند و به کسانی که در عناصر منفی غرق شده‌اند هشدار می‌دهد که به‌خود بسایند و تفاوت «زنده بودن» با «وجود داشتن» را دریابند. پشت جلد دفترچه جمله‌ی از کتاب «فراسوی نیک و بد» اثر نیچه نقش بسته و روی جلد به نقلی زیبایی که نشان‌دهنده مفاک است آراسته است. هر آهنگ این آلبوم می‌تواند ذهن شنونده را برای مدتی طولانی به‌خود مشغول کند و در پایان «هنگامه» وضوح منتهی با اجرای دت فرجام‌دهنده افسانه دت می‌شود. چاک در پایان این آهنگ، با احساسی شگرف و هول‌انگیز خدا را صدا می‌زند و از او پاسخ می‌طلبد. این قسمت که در شعر آهنگ نگاشته نشده بود هنگام ضبط به‌وقوع می‌پیوندد و همگان را در استودیو متحیر و میخکوب می‌کند. پس از آن چاک با اجرای «سنگ» Pinkiller اثر جوداس پرست Judas Priest ملق خاطر خود به گروه‌های متال تسل اول را به اثبات می‌رساند گرچه هارمونی‌هایی که او استفاده می‌کند به مراتب قوی‌تر و استفاده‌شده‌تر از اجرای خود جوداس پرست است.

چاک در قطعه «تصه‌ی بهر گشتن» انگار از آن‌چه در انتظار اوست با خبر است.  
**هنگاهی که حقیقت را می‌پوشی**  
 همانند دیگوان دروغ‌های یالت  
 که برای تو بین ما می‌ام  
 قصه‌ی بهر گشتن، بازگویش کن!

و هنگامی که درگیر کنسرت‌های آلبوم است، یک روز دردی در ناحیه گردن خود حس می‌کند. در آغاز آن را جدی نمی‌گیرد ولی با طولانی شدن تود و مراجعه به پزشک درمی‌یابد که دارای نوعی تومور بدخیم مغز است. او بلافاصله تحت مجامعه قرار می‌گیرد و زمانی که علائم بهبودی را در خود می‌بیند، شعر به‌یاد می‌نوشن آلبومی برای کنترل دیناید می‌کند. شعر شکننده وجوده The Fragile Art of Existence در نوع خود شاهکاری است که در عین تازگی، مهر تأییدی نیز بر آلبوم‌های دت خصوصاً آوای پایداری، می‌زند.

درست هنگامی که زندگی، بدون نقص به نظر می‌رسد چیزی می‌آید و ما را از پا می‌اندازد. چاک شلداینر که در همه آثار خود همچون پیشگویی سخن می‌گوید، در این آلبوم، همانند مجموعه آوای پایداری، به صراحت در «Do-Va» پندیده‌ی که

انسان در حالتی تردیدآمیز گمان می‌برد واقع‌بینی جاری را در گذشته دیده بوده است، نام می‌برد. گرچه یزشگان به او و خانواده‌اش امید بهبودی می‌دهند، گویا چاک به‌راستی از سرنوشت خود مطلع است که تصمیم می‌گیرد کنسرت بزرگی در لس‌آنجلس برگزار کند و از همه آلبوم‌هایش، قطعه‌ای را برای هوادارش بنوازد. در این کنسرت آخر، چاک حتی قطعه‌ای از آلبوم نخست خود اجرا می‌کند. در روزهای بعد حال او به‌شدت به سمت بدتر شدن پیش می‌رود. شیمی درمائی و معالجات معمول سرطان اتری نثارند. مادرش تصمیم می‌گیرد نوعی مجامعه سنتی با گیاهان دارویی را در پیش بگیرند. مجامعه سرطان در ایالات متحده بسیار گران است و خانواده شلداینر همه دارایی خود را صرف مداوای چاک کرده‌اند. در شرایطی که موسیقی بی‌مایه و سطحی عوام‌پسند، دلا‌ها را به جیب کمپانی‌ها، صاحبان‌شان و شبه‌هنرمندانی که محبوبیت‌شان از عمر کوتاهی برخوردار است با جفاری می‌کنند، امسیرانور دهم‌ساله سیمسار و با سفر دسته‌به‌گریبان است.

کلیه دوستان‌ان او از همه دنیا جای کمک‌های مالی می‌کنند و دوستانش، نیز از جمله استودیو جورجو، الکس وسترن، جک اوون، بارتی گرنوی، گروه مور تیشن و خیلی‌های دیگر نیز در این کمک‌ها سهیلاند. تستامنت Testament، اکزوداس Exodus، فلوتسم اند چشم Flotsam & Jetsam، سادوس Sados و اس‌اودی S.O.D. به‌همراه چند گروه دیگر کنسرتی به‌منفع چاک تدارک می‌بینند. این همه کمک مالی و روحی، و حتی روضه سترگ خود چاک، نمی‌توانند بر تومور بدخیم مغز پیروز شوند و سرانجام، در حالی که آلبوم دوم کنترل دیناید در مراحل میانی ضبط متوقف شده است، چاک زندگی را بدرود می‌گوید تا به‌خود استوار شود و آن‌چه حقیقت دارد را ببیند.

مرگ او نه تنها دنیای متال، که موسیقی مدرن را سوگوار و سیاه‌پوش می‌کند و اشک از چشمان بسیاری از هنرمندان و هنردوستان دنیا جاری می‌سازد.

یک نکته:

چاک شلداینر، در پاسخ به مهیار مهی‌الدین، مترجم ایرانی که اشعار او را ترجمه و منتشر کرد (تهران - انتشارات پریشان - ۱۳۷۹) و برای خود او نیز نسخه‌ی از کتاب را ارسال کرد، یلسخی سرشار از عطوفت به‌همراه یک جمعه پسر از هدایا و چهار CD از آلبوم‌هایش فرستاد. ماجرای رساندن کتاب به‌دست او و وقایع پس از آن به‌قول خود چاک «تصه‌ی بهر گشتن» است که علاقمندان می‌توانند جزئیات آن را در وب سایت رسمی گروه دت [www.emptywords.org](http://www.emptywords.org) ببینند و بخوانند.



### واژگان نهی

خاکسترها و وعده‌ها در انقیاد همسانند  
 در درون بانگ‌هایی که دگرگون هرکنند  
 حرف‌ها منهدم می‌شوند  
 هنگامی که روی‌هایی که بودن را شایسته‌اند  
 بر ذهن تو خاک‌کوبی شده‌اند  
 قدرت رها کردن  
 که‌گاه به دشواری به‌دست می‌آید  
 پاسخی مقدر نیست  
 در نوشته‌های دیگروان  
 یا سخن ذهن بارور  
 در جهان خاطرات پراورج  
 در می‌یابیم تنگناهای مان را  
 و هدهدها، آسیب‌ها را برمی‌انگیزند  
 کدامین آن‌ها حقیقت دارند؟  
 آن هنگام که «تا ابد» به معنی «بسیر» گنانه است  
 در زرفای جهانی آکنده از حرف‌های پوچ  
 از آن‌چه که برای ماندن، زرفایی فرا راه نیست  
 تاکنون حسن کرده‌ای  
 حوسی نیرومنه را  
 برای بازیس گشتن به درون فکر به قصد دریافتن  
 آرزوهای که در تردیدها درخشش دارند  
 به زودی، ارج‌مند می‌شوند  
 ارزش سخن  
 به توان ماندگاری آن در فرداهاست  
 هنگامی که ما می‌رویم تا برخورد استوار شویم  
 و آن‌چه را حقیقت دارد، ببینیم  
 پنجه‌هایی بر ستیغ تیغ  
 روان را پاره‌پاره می‌کند  
 حرف‌های پوچ...  
 حرف‌های پوچ.

### سرنوشت

زمان، چیزی است که می‌بایست پذیرایش باشیم  
 غیرعترقی‌به که از آن می‌هراسم  
 درست همان لحظه‌ی که حس می‌کنم عذری برای  
 آن‌چه که روی می‌دهد وجود ندارد  
 چیزها به‌وقوع می‌پیوندند،  
 می‌دانم، که راهی نیست  
 بهر حذر کردن از دردی که ملزم به تحمل‌اش هستیم  
 تا بیابیم، نیمه‌دیگر حقیقی را  
 سرنوشت چیزی است که همه ما به‌دنبالش هستیم  
 سرنوشت، در انتظار من و توست  
 ایمن دارم که در پس پرده سردرگمی‌ها  
 حقیقت ما را به انتظار نشسته است  
 می‌گذریم از مواعی که رویاروی‌مان است  
 زندگی را ارج می‌نهم و اعتماد می‌کنم

سالیان سال برشش چهاره

چیزها به آن گونه که باید روی می‌دهند  
 کاش می‌توانستم زمان را به عقب بازگردانم  
 تا ذات‌مان را بیابیم.

ترجمه سهراب محبی

گفت و گوی مجله  
KINOREVUE

با آنجلو یادا لامنتی - آهنگساز

بخت با ما بود که طی سفر دیوید لینچ به پراگ با آنجلو بادالامنتی Angelo Badalamenti آهنگساز ملاتانی داشته باشیم. نزدیک به دو دهه است که بادالامنتی برای فیلمهای دیوید لینچ موسیقی می‌سازد وقتی در استودیو Smekky موقعیت را مناسب دیدیم گفتگو را آغاز کردیم.

چند دقیقه پیش دیوید لینچ با ما درباره هوای پراگ و تأثیر آن بر موسیقی بی که این جاسط کردید صحبت کرد. آیا شما هم احساسی مشابه دارید؟

وقتی در ۱۹۸۵ برای جسط موسیقی مخمل آنی The Velvet پدیدیا چند آمدیم چنین حسی داشتم در آن زمان پراگ بسیار تاریک بود، از هتل Alcron به خیابانها و بازارچهها قدم نهادیم ساختمانهای تاریک با کیمه‌های اشغال جلوی در. به دنهای عجیب یا گذاشتیم، و وقتی وارد استودیو شدیم، همه ساکت بودند.

دیوید و من هرگز آن نوازنده‌های کنترباس را که هر روز برای نوازندگی به آنجا می‌آمدند و گف آنجا را با نیک سزاهایشان سوراج کرده بودند، فراموش نمی‌کنیم. من بسیار مجذوب آن‌ها شده بودم و وقتی شروع به نواختن کردند، فوق‌العاده بود. آن‌ها سببای موسیقی ما را درک کرده بودند، واقعاً می‌توانند و از آن زمان حس کردیم که در خانه‌ایم بعد از مخمل آبی.

شش بار دیگر برای جسط موسیقی به این‌جا آمدیم. مثلاً برای شهر کودکان گمشده یا «سایش یک عربیه و هم‌راهی دیگه». اما به نظر این بار که «پراگ» موسیقی بزرگراه گمشده The Lost Highway بهاینا آمدیم، بهترین حال و هوا را دارد. من فکر می‌کنم این بهترین کاری است که تاکنون جسط کرده‌ام.

درباره همکاری تان با رهبر ارکستر بگویید. این مساله بسیار مهمی است و استیسان کونیکچ Stepan Konicek دوست خوب من، پنهان است. او انسانی فوق‌العاده، موسیقیدانی درجه یک است که می‌داند چگونه باید با ارکستر کار کند. او همیشه خواسته‌های مرا برآورده می‌کند. مدت زیادی طول کشید تا من ذهنیت محلی متفاوت این‌جا را که با امریکا متفاوت است، درک کنم. ارتباط دشوارتر بود ولی اکنون می‌توانم شبیه چک‌ها چیزها را درک کنم و

بسیار خرسند هستم.

آیا می‌توانید کمی بیشتر درباره کارتان با دیوید لینچ صحبت کنید؟

دیوید موسیقی را به خوبی می‌شنود و می‌داند که چه می‌خواهد. او یکی از معدود کارگردانانی است که می‌تواند تصمیم نهایی را بیان کند. و این برای آهنگساز بسیار ارزشمند است. من درباره او می‌گویم: دو همر دوم من است. البته این حرف را سوءتعبیر نکنید، ما هر دو انسان‌هایی طبیعی هستیم و من همسری زیبا دارم اما این همفکری حاصل دوستی درازمدت ما است. او به من نگاه می‌کند و من به او. او سخنی می‌گوید و من نیز حرفی می‌زنم و هر دو می‌دانیم که باید چه کار کنیم. ما در سال ۱۹۸۵ برای موسیقی فیلم مخمل آبی با یکدیگر آشنا شدیم و از آن‌هنگام من موسیقی تمام فیلمهای او را ساختم.

آیا او به شما استقلال کاری لازم را می‌دهد؟  
بله، همواره. او خود موسیقی نمی‌سازد. فقط به من می‌گوید: «مرا به دنیای بسته بپر، می‌تواند سیاه، تلخ، شیرین یا بهطور تریزکی زیبا باشد، و من باید کلمات او را به زبان موسیقی درآورم. من همیشه به او می‌گویم اگر از صفت‌های مناسب استفاده کند کار بسیار ساده خواهد بود. می‌دانید، صحبت با زبان موسیقی بسیار دشوار است. چه باید بگوییم؟ آهسته، کند، بلند و عمیق... اما با دیوید لینچ بسیار متفاوت است. من او را می‌فهمم و موسیقی‌ام برای دنیای او مناسب است.

نقش جولی کروز Julie Cruise در این بین چیست؟  
جولی از استعدادی فوق‌العاده برخوردار است. دیوید از من درخواست کرده بود که برای فیلم مخمل آبی دختری پیدا کنم که صدای ماندگ داشته باشد. در آن زمان جولی در گروه گر من در نیویورک فعالیت می‌کرد. او صدایی رسا و عمیق داشت مانند E. Norman، و همین‌چنین، گوش موسیقی خوبی داشتم. او شناسی را پایش آورد و به نیمی فرانسه‌زبان عشق Myseries of Love را خواند. دیوید آن ترانه را بسیار

دوست داشت. او این آغاز فیلمها را وقتی مشغول فکر کردن درباره موسیقی فیلمی از دیوید لینچ هستی. آیا فیلمنامه را دنبال می‌کنی؟  
در مورد دیوید وضعیت بسیار عالی است. ابتدا به من تلقین می‌کند و می‌گوید: «سلام، من یک ایده دارم، بزرگراه گمشده، و این طوری و این طوری است.» بعد برای من دنیایی را که داستان در آن اتفاق می‌افتد توصیف می‌کند. دنیای هویت دوگانه، دنیای رمزورها... و به همین صورت سبک موسیقی را شرح می‌دهد، بسیار انترتانی، بسیار تیره، عمیق در زیر دیالوگ‌ها، حرکات آرام، غیرتزیی مانند یا موسیقی زیبا اما تاریک. من شروع به فکر کردن می‌کنم در همین حال دیوید فیلم را به پایان می‌رساند و اولین تدوین را روی ویدیو برای

من می‌فرستد. بعد فیلم را با هم تماشا می‌کنیم و در مورد صحنه‌های خاص، شخصیت‌ها و استایل‌ها صحبت می‌کنیم. بعد فقط باید موسیقی را بنویسیم و به پراگ برویم. با وجود این برای فیلم بزرگراه گمشده، برای جهت‌گیری بهتر نوازنده‌ها بعضی از بخش‌های فیلم را بخش کردیم. بیشتر بر روی سولو ساکسوفون و ترکیب‌بندی‌های جاز کار کردیم.

آیا تفاوتی میان موسیقیدانان چک و امریکا وجود دارد؟  
اصولاً خیر. آن‌ها همه چیز را خوب می‌نوازند. چه موسیقی سیاه فیلم دیوید و چه موسیقی فرانسه. برای

مثال - شهر کودکان گمشده، هم کاری در سطح استانداردهای بالا است. آن‌ها حرفه‌ای، متین و مشتاق هستند. من از همکاری با آن‌ها بسیار لذت می‌برم.

آیا آسان‌تر است که برای خود کار کنید (موسیقی خود را بسازید) یا این‌که برای قرارداد کار کنید؟

هیچ تفاوتی وجود ندارد. شما می‌توانید، هرچه قادر هستید بسازید، اگر کارگردان پسندید، خوب است. اگر کارگردان خواهان ایجاد تغییراتی باشد، اگر حرفه‌ای باشید، مشکلی نیست. با این حال هنوز در حیطة توانایی‌های خود هستید. معمولاً پیشنهادهایی که به آهنگسازان می‌شود، با توجه به آخرین کارهایشان هست. مثلاً اگر کارگردان برای فیلم تپش موسیقی بخواهد، از آهنگسازی با سبک مناسب آن دعوت می‌کند. اگر جان ویلیامز را بخواهد، به او زنگ می‌زنند. البته، من حداکثر تلاش خود را انجام می‌دهم چون کارگردان مدت زیادی روی فیلم کار می‌کند و ما حدود سه هفته برای نوشتن موسیقی وقت داریم.

در آغاز فعالیت حرفه‌ای بی‌تان به چه سبب‌هایی علاقه‌مند بودید؟  
من مرد جاز بودم اما هم‌چنین به بیتلز علاقه دارم، آن‌ها کارهای خوبی دارند. صحبت به بیتلز کشید و من را به یاد خاطره‌ی مربوط به سال‌ها پیش انداخت. روزی تلقین را برداشتم، از آن طرف خط صدایی گفت: «تو یک مکتب‌دوست هستی.» من به جواب دادم: «آره شما بل مکتب‌گارتی هستید پس من هم دستنوشته‌های شما را باقفا خودشان بود، و مرا برای انجام کاری به لندن دعوت کرد. من وقت آزاد زیادی نداشتم، بنابراین درخواست کردم تا با کنگورد بروم و او فوراً برایم بلیت فرستاد و با یکدیگر آشنا شدیم. بعد از کار، او داستانی برای من تعریف کرد: او را برای اجرای برنامهٔ «۴ دقیقه» برای ملکه به کانگ دعوت کرده بودند. او نیز آماده شده بود اما درست چند لحظه پیش از آغاز برنامه ملکه به او گفت که باید برود. او سعی کرد که وی را بازدارد اما ملکه پاسخ داد: «متأسفم، من باید برنامهٔ Twin Peaks... سریالی به کارگردانی دیوید لینچ - را تلوزیون ببینم»